

## با حافظ بیشتر آشنا شویم ۲

بهرت است برای یافتن غزل از خود لسان الغیب کمک بگیریم و همانطور که معمول است بتفأل بپردازیم ، زیرا ترجیح یکی از غزلیات خواجه بردبگری ، تا حدی کار مشکلی است . اینک نتیجه فال :

ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند	گرمی فروش حاجت رندان روا کند
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند	ساقی بجام عدل بده باده تا گدا
گر سالکی بمهد امانت وفا کند	حقا کزین غمان برسد مرده امان
نسبت ممکن بغیر که اینها خدا کند	گر رنج بیش آید و گر راحت ای حکیم
فهم ضعیف رای فضولی چرا کند	در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست
وانگونه این ترانه سراید خطا کند	مطرب ساز پرده که کس بی اجل نبرد
یا وصل دوست یامی بمانی دوا کند	مارا که درد عشق و بلای خمار کشت
عیسی دمی کجاست که احبای ما کند	جان رفت در سر می و حافظ به عشق سوخت

قبل از توضیح غزل خواجه ، بی مناسبت نیست که از قول یکی از عشاق او «گوته» سخنی بیاوریم . شاعر آلماں در بابه مفسران دیوان حافظ چنین گوید :

«ای حافظ مقدس ، ترالسان الغیب نامیدند و باز سخنت را آنچنانکه باید و وصف نکرده اند ، عالمان خشک علم لغت نیز کلام ترا بیل خود تاویل میکنند ، زیرا از سخن نفرت و جز آن مهملات که خود میبندارند در نیافته اند ، لاجرم دست بتفسیر سخنت میکشایند تا هراب آلوده خویش را بنام تو سرکشند . ولی تویی آنکه راه و رسم زاهدان ربانی را بیشه کنی راز نیکبختی را آموخته و صوفیانه ره بسر چشمه سعادت برده ای ، اینست آنچه فقیه و محاسب در حق تو اقرار نمیخواهند کرد . . . . . » هیچکس بهتر از گوته حقیقتی را باین وضوح و زیبایی و شگفتی ، درباره حافظ اظهار نکرده است . ولی بیچاره «عالمان خشک لغت» و «فقیه و محاسب» چه می توانستند بکنند و کسیرا بیش از آن یارای ورود در جهان حافظ نبوده است ؛ و مانیز بیش از آنچه «عالمان خشک لغت» در تفسیر و فهم شعر خواجه پیش رفته اند ، شاید فراتر نتوانیم شد . در غزل خواجه این کلمات : می فروش ، رند ، جام عدل ، غیرت ، سالک ، امانت ، رنج و راحت ، عقل و فضل ، درد عشق ، درخور تأمل است ، و فهم معانی این غزل بروشن شدن معانی درست این کلمات بازسته است .

می فروش : مقصود همان پیر طریقت ، مرشد و مراد و انسان کامل ، عارف و آگاه بحقایق و رموز است که خواجه در سراسر دیوان خود ، از وی به پیرمغان ، و پیر خرابات و پیر گلرنگ و پیر می فروش نیز تعبیر کرده و اغلب مشکلات و معضلات خود را از او می پرسیده و سخنان ویرا نقل میکرده است :

۱- احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان	کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش
گفتانسه گفتنیست سخن گرچه محرمی	در کش زبان و برده نگه دارومی بنوش
۲- دی پیر می فروش که ذکرش بخیر باد	گفتا شراب نوش و غم دل بیز زیاد
۳- صبا به تهذیب پیر می فروش آمد	که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد

۴- هرگز بیمن عاقلت پیرمی فروش

ساغر تپه نشد ز می صاف روشم

۵- تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشند

همت درین عمل طلب از پیرمی فروش

و کلمه می فروش بپنهانی خود موبد این معنی است :

۱- بر در میخانه رفتن کاریگرنگان بود

خود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست

۲- بکوی می فروشانش بجامی بر نمیگیرند

زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد.

۳- اگر گفتم دعای می فروشان

چه باشد، حق نعمت می گزارم

۴- قراری بسته ام با می فروشان

که روز غم بضر ساغر نگیرم

۵- درین خرقه بسی آلودگی هست

خوشا وقت قبای می فروشان

۶- که بر دینزد شاهان زمن گدا بیامی

که بکوی می فروشان دوهزار و جم بجامی

رند، در نزد صوفیان و در دیوان حافظ نقطه مقابل شخص ابله و بی خبر است. رند، بکسی

گفته میشده که گول نمیخورد و فریفته ظاهر نمیگردد، همه فن حریف و عیار پیشه است،

و از زندگی جدا کتر استفاده رامی برد. این معنی از چند شعر خواجه بوضوح پیداست :

۱- نیست در بازار عالم خوشدلی و رزانکه هست

شیوه رندین و خوشباشی هیاران خوش است

۲- میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز

وانکس که چو مانیت درین شهر گدامت

۳- فرصت شعر طریقه رندی که این نشان

چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

۴- زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

رند از در نیست از بدار السلام رفت

۵- ای دل طریق رندی از محتسب پیاموز

مستست و در حق او کس این گمان ندارد

۶- چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیت

آن به که کار خود بقنایت رهاکنند

۷- در خرقه چه آتش زدی ای عارف سالک

عهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

۸- همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود

دگر بکوشم و مشغول کار خواه باشم

۹- خدا را کم نشین با خرقه پوشان

رخ از رندان بی سامان میوهان

مجله یادگار (سال دوم شماره هفتم- ص ۷۸) یکی از خوانندگان خود که درباره معنی رند

سوالی از مجله کرده بوده، اینطور جواب داده است: «رند که فارسی زبانان گاهی

آنها بقاعده عربی بر رنود جمع بسته اند، اصلاً در فارسی بمعنی انکار کننده است و اصطلاحاً

بکسی گفته می شود که انکار او از امور شرعی از زیر کی باشد نه از جهل و بهمین معنی در

غیاث اللغات آمده است. پس رندی که در اشعار حافظ و امثال اومی بشیم و هم امروز نیز آنها

در کلام خود بکار میبندیم بمعنی کسی است که کاملاً بمطلبی آشناست و از راه زیر کی و

«رندی» آنها منکر میشود و خود را بی خبر و بی علاقه بآن مطلب نشان میدهد و در حقیقت

باصولی که پیشها مسلم و متمسک شده میشود پشت بامپزند، بنابراین رند پیش شعرای عارف

مسلك ما معنی مدوحی دارد و بکسی اطلاق میگردد که پس از علم و اطلاع کامل بر همه چیز

این دنیا، خود را از هر قیدی آزاد و وارسته نماید و آزاد فکر و بلند نظر بار آید. مترادف

دانستن رند با حقه باز و شیاد بعقیده ما صحیح نیست، جز اینکه چون در رندی و شیادی هر دو

زیر کی بکار برده میشود، عوام شیاد و حقه باز را هم رند گفته اند، غافل از اینکه زیر کی رند

از کمال هوش و علو مقام فکر اوست، در صورتیکه زیر کی حقه باز و شیاد از کوتاهی نظر

و کمی عقل و برای فریب مردم. «در اشعار خواجه کلمه «رند» بانعوت و صفاتی نیز که معنی

آنرا بخوبی روشن میکند توام است مانند : رند خرابات ، رند شراب خوار و شراب خواره  
 رند عافیت سوز ، رند مغ ، رند خمار ، رند عالم سوز ، رندان بلا کش ، رندان صبوحی زدگان ،  
 رندان مست ، رندان بی سامان ، رندان پاک باز ، رندره نشین ، و بطور تعاطف : رند و خراب ،  
 رند و عاشق ، رند و مست ، رند و می خواره ، رند و نظر باز ، رندی و بدنامی ، رندی و هوسناکی ،  
 بسیار آمده که آوردن شواهد آن هر چند لازم است ولی بتطویل می انجامد . باتمام این احوال  
 ، «رند» قبل از اینکه بچنگ حافظ و امثال وی بیفتد . معنی اجاره و اوباش و ولگرد را میداده ،  
 تاریخ بیهقی در ذکر وقایع خوارزم ، در جنگی که بین عبدالجبار پسر خواجه احمد عبدالصمد وزیر  
 مسعود و طرفداران هارون فرزند آلتوتاش رخ میدهد کشته شدن عبدالجبار را اینطور وصف  
 میکند : و قوم عبدالجبار از هر جای که پنهان بودند نره می بر آمد ... شکر ، از کرانه  
 شهر باز تاخت باغلامی بانصد ... نزدیک عبدالجبار آمد ... غلامان را گفت دهید و از چپ و  
 راست تیر روان شد ... تانرد را غریبیل کردند ... و از بیل بیفتاد و جان بداد و رسنی در پای او بستند  
 رندان و غوغا گرد شهر میکشیدند ۰۰۰ بدین ترتیب «رند» را مرادف «غوغا» و مردم  
 آشوب طلب آورده است .

درباره بیت اول غزل ، یکی از منقدین ، مرحوم کسروی گفته این دو مصراع :  
 گرمی فروش حاجت رندان روا کند ایسزد گنه بیغش و دغم بلا کند  
 چه ارتباطی اهم دارند ؟ ، این تصور نتیجه عدم توجه بمنظور حقیقی حافظ از گفتن این  
 شعر است ، و نتیجه این عقیده است که اگر میخانه ای اتفاقاً در گوشه ای از شهر وجود داشته  
 باشد ، هزاران بلا و مصیبت بر آن مردم نزول خواهد کرد و هر کس قطره شراب بنوشد ،  
 محروم و ملعون ابلی و از بهشت دور خواهد بود ولی حافظ میگوید خداوند در عین اینکه قهار  
 است و گناهکاران را بیک نفر میرساند حمایت و بخشندگی او امید فراوان و اعتقاد جازم باید داشت  
 «جام عدل» یعنی جامی که باده بیک اندازه با در خور هر کس در آن ریخته شود ، عدل مصدری  
 است بمعنی اسم فاعل ، یعنی عادل ، مردم خراسان نیز هر کار و هر چیز صحیح و درست و بجارا  
 گویند : «عدل است» در تاریخ بیهقی از قول سلطان مسعود آمده : «امیر گفت عدل نگاه  
 دارید و ساتکینها (جامهای شراب) برابر کنید تاستم نرود ۰۰۰» (ص ۶۵۸) و شباهت عجیبی  
 بین مضمون شعر خواجه و گفته سلطان مسعود دیده میشود و این شباهت شاید تصادفی نباشد  
 و خواجه بگفته مسعود چشم داشته و بامی تران گفت باین شعر افضل الدین خاقانی :

هر کس را جام در خورش ده از سوخته فرق کن ترانرا

متوجه بوده است . و در تعریف «عدل گفته اند : العدل اعطاء کل شئی حقه

گدا . بمعنی فقیر و صوفی و درویش و سالک و در واقع بمعنی ضد خود یعنی بی نیاز  
 حقیقی نه بمعنی معمول سائل و لنگرد و این معنی از ترکیبات : گدای خانقه ، گدائی  
 در میخانه ، گدایان خرابات ، گدایان عشق - گدای میکند و غیره در دیوان  
 خواجه بخوبی هویدا است :

- ۱- ای گدای خانقه بر چه که در دیرمغان میدهند آبی که دلها را توانگر میکنند
- ۲- گدائی در میخانه طرفه اکسیر است گراین عمل بکنی خاک زر توانی کرد
- ۳- ای گدایان خرابات بار شماست چشم انعام مدار - - - ز انعامی چند

۴- مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم  
 ۵- گدای میکده ام لیک مستی بین  
 این گدائی را خواجه بارها بر سلطنت ترجیح میدهد :

- ۱- گدائی در جانان بر سلطنت مفروش
- ۲- دانیکه چیست دولت و بیدار بار دیدن
- ۳- ز پادشاه و گدا فارغم بعداله
- ۴- بر این فقیر نامه آن معشتم بخوان
- ۵- چون مس گدای بی نشان مشکل بودیاری چنان
- ۶- گر چه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین
- ۷- مرا گرتو بگذاری ای نفس طامع
- ۸- بمستی دم بسا دشاهی ز نم
- ۹- گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز

غیرت، بمعنی حس دفاع از ناموس است، و نیز عکس العملی است که آدمی در مقابل تبعیض، و تجاوز از خود نشان میدهد این کلمات: غیرت، وفا، حمیت، جود، مانند بسیاری دیگر از لغات عرب در فارسی ما با بازاری ندارند، یعنی واژه در زبان خود نداریم که بجای آنها بگذاریم، و اگر بوده بعلمت فصاحت این کلمات از میان رفته اند، و بنا بر ناموس تطوراتی جای خود را بکلمات فوق داده اند در مثنوی مولانا بکلمات رشک و رشکین و رشک خور و رشک ور بر میخوریم که بمعنی غیرت و غیور و با غیرت بکار برده شده. در حکایت پنهان شدن عایشه از پیش کور در نزد پیغمبر آورده :

با چنین پنهانی که روح راست  
 از که پنهان میکنی ای رشک خو  
 از که پنهان میکنی ای رشک ور  
 عقل بروی این چنین رشکین چراست  
 آنکه بوشیده است نورش روی او  
 کافتاب او را نمی بیند انــــ

ولی رشک بمعنی حس آمده که صفتی است مضر نامدوح. صاحب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی در تعریف غیرت گوید: «مراد از غیرت حمیت محاسب است بر طلب قطع تعلق محبوب غیر از یا قطع تعلق از غیر محبوب یا نسبت مشارکتش با او یا سبب اطلاعش بر او. ۴۰۰ (ص ۴۱۴) و درست همان معنی که ما آوردیم در باب غیرت بیان کرده است حاجی سبزواری در شرح مثنوی معروف خود در شرح اسرار دفتر ششم (ص ۴۸۹) چون بکلمه غیور میرسد میگوید: لا اجد غیر من الله عزوجل نعم ما قیل، و اضافه می کند:

دو جا غیرت کند زور آزمائی  
 یکی آنجا که بیند عاشق از دور  
 دگر جایی که معشوق وفا کیش  
 چنان کبیرت کزانت نتوان رهائی  
 ز شمع و صل بسزم غیر بر نور  
 به بیند نو گلی با بلبل خویش

خواجه نیز «غیرت» را در اعمار خود بهمین معنی آورده است :

- ۱- سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
- ۲- گنج قارون که فرو میشود از قهر هنوز
- ۳- ای چنگ فرو برده بخون دل حافظ
- ۴- غیرت عشق زبان همه خاصان بیرید
- دلبر که در کف او مومست سنگ خارا
- خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست
- فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست
- کز کجا سرغمش در دهن عام افتاد